

■ احمد رضا صادری

در روزهای پیشین، اردشیر زاهدی پس از عمری ۹۳ ساله، در ویلای خود در سوئیس، روی از جهان بر گرفت. این واقعه، فر صتی مغتنم برای باز خوانی کارنامه او، از جنبه‌های گوناگون است. در نوشتار پی آمده، کردار او در ادوار مسئولیت در رژیم پهلوی، از طریق خاطرات دیگر کارگزاران آن رژیم، بازخوانی شده است.

■ اردشیر زاهدی که بود؟

پیش از آغاز سخن، مناسب است تا به حیات اردشیر زاهدی و ادوار گوناگون آن، نظری کلی داشته باشیم. آسیه آل‌احمد پژوهشگر تاریخ معاصر ایران، در این باره چنین آورده است: «اردشیر زاهدی فرزند سپهبد فضل‌الله زاهدی، در مهرماه ۱۳۰۷ش، در تهران متولد شد و در ۲۷ آبان ۱۴۰۰ در ۹۳ سالگی در گذشت. تحصیلات ابتدایی خود را در تهران و اصفهان و دبیرستان را در مدرسه اسلامی بیروت، به پایان برد. سپس به امریکا رفت و از کالج کشاورزی ایالت یوتا، فارغ‌التحصیل شد. پس از بازگشت به ایران در ۱۳۳۱ش، در وزارت کشاورزی به معاونت و خزانه‌داری کمیسیون مشترک ایران و امریکا برای بهبود امور روستایی (اصل ۴ ترومن) رسید. احراز این پست مهم، به دلیل آشنایی قبل زاهدی با عوامل امریکایی بود که از مدرسه بیروت آغاز شده بود. اردشیر زاهدی از عوامل دسته اول سیا، در جریان کودتای ۲۸ مرداد بود و کریمت روزولت با آوردن نام مستعار اردشیر زاهدی (مصطفی ویسی) در کتاب خود، به حضور فعال او در کودتا صخه می‌گذارد. همچنین روزولت توضیح می‌دهد که برای ملاقات با فضل‌الله زاهدی، به همراه مصطفی ویسی به مخفیگاهش می‌رود و درباره اعتمادی که به مصطفی ویسی دارد، می‌گوید: تأکید کردم فقط شما مصطفی ویسی ا، سپهبد زاهدی و شاهنشاه اسم حقیقی مرا می‌دانید، از نظر سایرین اسم من جیمز لاکریج است!... اردشیر زاهدی پس از کودتای ۲۸ مرداد، نشان درجه یک رستخیز گرفت و در آبان ماه همان سال، به سمت آجودان کشوری شاه منصوب شد. او در ۱۳۳۶ با شهناز پهلوی ازدواج کرد و به سمت نماینده شاه در امور دانشجویان خارج کشور، عازم اروپا شد. زاهدی در ۱۳۳۸ سفیر ایران در واشنگتن شد اما پس از اعتراض دانشجویان ایرانی در ۱۳۴۰، به ایران فراخوانده شد. در دولت اسدالله علم، اردشیر زاهدی به سفارت کبرای ایران در انگلستان منصوب و در ۱۳۴۱ عازم لندن شد و به مدت چهار سال در این سمت باقی بود و پس از بازگشت در بهمن ۱۳۴۵، در دولت امیرعباس هویدا به وزارت امور خارجه رسید و برای دومین بار در ۱۳۵۱، سفیر ایران در امریکا شد که این سمت را تا دی ماه ۱۳۵۷ بر عهده داشت. اردشیر زاهدی تا پیروزی انقلاب اسلامی، تلاش‌هایی برای ماندگاری شاه در ایران انجام داد که به نتیجه‌نرسید و خود نیز به ژنو رفت. از اردشیر زاهدی کتابی به نام راه‌زای ناگفته اردشیر زاهدی، که به کوشش پری ایاصلتی تهیه شده، در سال ۱۳۸۱ به چاپ رسیده است.

■ زاهدی و اندازی بحرین؟!

امیر اسدالله علم در روزنگاشت مورخه پنج‌شنبه ۲۹ اسفند ۱۳۴۹، درباره سسر باز زدن اردشیر زاهدی از ارائه گزارش و انگذاری بحرین به مجلس، می‌نویسد: «ماجرای بحرین دست کم یک باعث که مورد خنده‌دار شده است، به دستور شاه کمیسیونی مرکب از اردشیر زاهدی وزیر امور خارجه و نخست‌وزیر تشکیل دادم. تا افکار عمومی را جهت‌پذیرش تصمیم سازمان ملل، که چار چای جز پذیرفتن آن ندارم، می‌آمد کتیم، اما به جای بحث در مورد اصل مطلب، دو نفر آقایان در مورد اینکه کدام یک از آنها باید گزارش سازمان ملل را به مجلس تقدیم کند، به جز و بحث پرداختند و هر یک اصرار داشت که دیگری زجر را به منزل برساند در هر صورت جفت مذبوحی هستند. به آنها گفتم اگر به نتوافقی که کرده‌اید، اعتقاد دارید، که در آن صورت پایش بایستید و از آن دفاع کنید و اگر نمی‌توانید، بهتر است استعفا بدهید و بگزارید کس دیگری این بار را به منزل برساند در هر صورت کابینه به طور دسته‌جمعی، مسئول تصمیمات دولت است و فرقی نمی‌کند که نخست‌وزیر یا وزیر امور خارجه، گزارش را به مجلس بدهد...»

■ **آدم فضول و خودسری است و بی‌نهایت جاه‌طلب!**
علم در روزنگاشت مورخه چهارشنبه ۱۴ خرداد ۱۳۴۸ نیز، خصال اردشیر زاهدی را، به بهانه گزارش کردن جریان سفر او به اردن، این‌گونه تشریح می‌کند: «اردشیر زاهدی، وزیر خارجه ما، از اردن بازگشته است. هدف اصلی او از این سفر، پیوندنوستی ایرانی‌ها و عرب‌ها بوده است. اما از آنجا که آدم فضول و خودسری است و بی‌نهایت جاه‌طلب، تمام سفر را به تبلیغات شخصی خودش تبدیل کرد از آن بدتر اینکه اعلام کرده اردن اقرار است در بهبود روابط ایران و مصر، نقش میانجی را دارا باشد. عجب نیاپهای است این مرد در تمام ۹ سال گذشته، تنها مسئله‌ای که س‌ذره ایجادرابط و ما مصر بوده، امتناع مصر از اعلام عذرخواهی بوده است... حالا چهار دست و پا از اردن تقاضا داریم، که میانجی ما بشود. عجب موفقیت باشکوهی برای وزیر خارجه ماست...»

■ اردشیر رعایت سست‌های ملی مملکت را می‌کند!

امیر اسدالله علم در روزنگاشت مورخه چهارشنبه، ۱۲ فروردین ۱۳۴۹، درباره رفتار زاهدی به هنگام ملاقات‌های رسمی وی با پهلوی دوم و دیدگاه شاه در این باره، می‌نگارد: «علیاحضرت را از بیمارستان همراهی کردم. بعد از ناهار، شرفیاب شدم و از جمله مسائل، از ایشان پرسیدم، علیحضرت اجازه می‌فرمایند نخست‌وزیر و وزیر خارجه را رسماً توبیخ کنم؟ چون در محضر علیحضرت، به‌هیچ‌وجه ادب و احترام لازم را به‌جا نمی‌آورند! پاسخ داد از تربیت امریکایی‌شان چه انتظار دیگری داری؟ مع‌هذا بهتر است به آنها یادآوری کنی، که وظیفه‌شان چیست. جواب دادم کاش من هم مثل علیحضرت، می‌توانستم گناه را به گردن تربیت آنها بگذارم، بنده تردید ندارم که آنها می‌خواهند به دیگران ثابت کنند، چه افراد مهمی هستند! شاه خندید و گفت نه موافق نیستم. ندیدی چطور وقتی با اردشیر دست می‌دهم، جلوی من زانو می‌زند؟ عرض کردم این نوع ادای احترام، همان اندازه بد است که زیاده‌روی در جهت نمایش! آخرین باری که در پاریس بودیم، اردشیر همین کاری را که فرمودید کرد و یکی از خبرنگاران فرانسوی



دهه ۱۳۴۰، اردشیر زاهدی

تاریخ

تاریخ ۸۸۴۹۸۴۳۷

د

پرویز راجی در یادداشت ۳ بهمن ۱۳۵۶: «...فریدون هویدا سفیر و نماینده دائمی ایران در سازمان ملل متحد، مسئله اردشیر زاهدی را پیش کشید و راجع به او گفت رفتار اردشیر در جریان سفر شهبانو به امریکا ابرای شرکت در ضیافت انجمن آسیایی در نیویورک ا، درست مثل یک قِیم بود! چون اجازه نمی‌داد شهبانو با هر کس که خودش شخصاً و رانمی‌پسندد، تماس بگیرد و درباره هر کاری از جمله اینکه کجا بنشیند، چه غذایی بخورد و در کنارش چه کسی قرار بگیرد، امر و نهی می‌کرد!...»

ترسیم چهره اردشیر زاهدی، به مدد خاطرات کارگزاران رژیم پهلوی

رفتار او با شهبانو قیم مآبانه است!

دوشنبه ۳ بهمن ۱۳۵۶، از رفتار قیم‌پایانه اردشیر زاهدی با فرح دیبا در جریان سفر وی به امریکا، توصیفی به قرار زیر دارد: «فریدون هویدا سفیر و نماینده دائمی ایران در سازمان ملل متحد از سالال ۱۳۴۹ تا ۱۳۵۷، مسئله اردشیر زاهدی را پیش کشید و راجع به او گفت رفتار اردشیر در جریان سفر شهبانو به امریکا ابرای شرکت در ضیافت انجمن آسیایی در نیویورک ا، درست مثل یک قِیم بود. چون اجازه نمی‌داد شهبانو با هر کس که خودش شخصاً او رانمی‌پسندد، تماس بگیرد و درباره هر کاری از جمله اینکه کجا بنشیند، چه غذایی بخورد، و در کنارش چه کسی قرار بگیرد، امر و نهی می‌کرد... و به طور کلی راجع به اردشیر زاهدی عقیده داشت که او استعداد عجیبی در ترور شخصیت افراد زیر دستش دارد...»

■ به اردشیر زاهدی بگویند خفه شود!

امیر اسدالله علم در مورخه چهارشنبه ۲۵ شهریور ۱۳۴۹، درباره دیدگاه شاه درباره تقاضا اردشیر زاهدی با اشرف پهلوی، به شرح پی آمده خبر می‌دهد: «قرار است والاحضرت اشرف در مقام رئیس هیئت نمایندگی امسال ایران، در مجمع عمومی سازمان ملل شرکت کند، هرچند وزیر خارجه بسیاری از این قضیه عصبانی است و نسبت به والاحضرت کینه دارد، چون او را باعث جدایی شهناز از خودش می‌داند! به شاه هشدار دادم که متعادل نگاه داشتن رابطه این دو فرد، از عهده من یکی بر نمی‌آید، یا والاحضرت اشرف را وادار کنید از نمایندگی کنار بکشند، یا به اردشیر زاهدی بگویند خفه شود! شاه پاسخ داد به اردشیر بگو دست از این مزخرفات بردارد و هر کمکی لازم است، به والاحضرت بدهد. بعد از اردشیر را فرارخواندم، تا قدری شعور در مغز بوکش فرو کتم. هیچ خوش نیامد...»

■ به زاهدی هشدار بده که دیگر از این غلط‌ها نکند!

به شهادت امیر اسدالله علم، احساس قدرت و نیز فرمان‌نابرداری، در زمره خصال کلان زاهدی بوده است، به عنوان مصداقی بر این ادعا: «شرقیایی... گزارش کردم که زاهدی وزیر امور خارجه، از قائم‌مقامش دکتر عباسعلی خلعتبر، ناراضی است و عکس امضاشده‌ای را که علیحضرت به خلعتبری داده بودند، از اتاق او برداشته است! شاه به حدی از شنیدن این خبر عصبانی شد، که دستور داد به خلعتبری بگویم عکس را پس بگیرد و به زاهدی هم هشدار بدهم که دیگر از این غلط‌ها نکند...»

■ اردشیر اجازه نمی‌داد شهبانو با هر کس که خودش شخصاً و رانمی‌پسندد، تماس بگیرد!

پرویز راجی سفیر ایران در لندن، در یادداشت مورخه

از او شنیدم که عنقریب عازم امریکا خواهد شد، تا بار دیگر در کنفرانس سالانه انسئیتو بین‌المللی اسپن کراود، جزو مستمعین سخنرانی شهبانو فرح باشد. لرد بارنتسون می‌گفت در گردهمایی قبلی اسپن، اردشیر زاهدی در سخنانش، خود را چاکر و نوکر جان نثار شاه معرفی کرد و در پایان نیز، دولت ایران را به بی‌لیاقتی متهم ساخت. در این موقع شهبانو فرح – که به نظر می‌رسد از گفته‌های توهین‌آمیز زاهدی نسبت به دولت ایران در میان جمع- خوشش نیامده، صحبت او را قطع کرد و پرسید تکند اردشیر به‌خاطر آنکه خودش می‌خواسته نخست‌وزیر شود، این‌طور علیه دولت صحبت می‌کند؟! و زاهدی بلافاصله پس از شنیدن این حرف از جایش برخاست، به کنار شهبانو آمد، موی دم اسبی او را به کناری زد و پشت گردنش را بوسید! با دیدن این صحنه، من و کیسینجر نگاهی که حکایت از شگفت‌زدگی هر دوی‌مان داشت، به‌هم انداختیم...»

■ اردشیر زاهدی، تنها دلخوشی علیحضرت بود!

امیراصلاح افشار در یادداشت مورخه ۲۶ آذر ۱۳۵۷، جایگاه اردشیر زاهدی نزد پهلوی دوم را در دوران اوج‌گیری انقلاب اسلامی، در قالب خاطره پی آمده ترسیم کرده است: «اردشیر زاهدی تنها دلخوشی علیحضرت بود، او پیوسته با مقامات امریکایی تماس می‌گرفت. وقتی با علیحضرت ناهار می‌خورد، من هم حضور داشتم، او می‌توانست با مقامات امریکایی تاحدی کنار بیاید. در سر می‌ناهار، حرف از ملاقاتش با کارتر، ترنر رئیس سازمان سیا و سایر و س‌نس وزیر امور خارجه بود. زاهدی در این جلسه گفت در آخرین باری که با کارتر در کاخ سفید ملاقات کردم، او به من گفت شما به تهران بروید، من خودم سفیر ایران در امریکا هستم! شاه از شنیدن این مطلب لیخن‌دی زند. من پس از مدت‌ها، این لیخن‌در را می‌دیدم زیر ارخدا‌دهای ۱۷ شهریور به این سو، چنان شاه را از رده‌خاطر ساخته بود، که من هیچ‌گاه او را چنین اسف‌ده‌دل ندیده بودم! به همین جهت خنده علیحضرت برآیم تازگی داشت. در سر می‌ناهار، صحبت از وقایع جاری شد. علیحضرت مختصر توضیحی دادند، اردشیر زاهدی گفت شما جلو مخالفان محکم بایستید و خشونت را تشدید کنید، من با امریکایی‌ها کنار می‌آیم! علیحضرت گفتند مطمئنی؟ زاهدی گفت: بله!...»



دهه ۱۳۴۰، اردشیر زاهدی در کنار فرح دیبا، سفیر امریکا در تهران

پیش‌خواب

روایت زنده‌یاد داریوش اسدزاده از فراز و فرودهای تماشاخانه تهران

هنر نمایش، هم‌پا با فراز و نشیب‌های سیاست

■ محمدرضا کاتینی



داریوش اسدزاده است. او در طول عمر ۹۶ ساله خویش، شاهد بسا فعل و انفعالات این هنر نمایشی و نیز آمیزش آن با جریانات سیاسی وقت بود. «تماشاخانه تهران، به روایت داریوش اسدزاده» در پی سؤالات غلامحسین دولت‌آبادی و اعظم کیان‌افراز، پدید آمده و نشر افراز نیز به انتشار آن همت گماشته است. ناشر در دیباچه این اثر، به بیسان تاریخچهای از هنر تئاتر در ایران پرداخته، که مروری بر آن، مفید به نظر می‌رسد:

«با تلاش و ابتکار سیدعلی نصر در زمستان ۱۳۱۷، کمیسیون نمایشی در کنار سایر کمیسیون‌های سازمان تازه‌تأسیس پرورش افکار، موجودیت یافت و به این‌تر ترتیب برای نخستین بار، هنر تئاتر از جانب دولتمردان، در ایران به رسمیت شناخته شد. این نخستین گام نصر، برای ورود تئاتر به بدنه دولت بود. تئاتر در سال‌های آغازین و میانی حکومت پهلوی اول و پیش از آن، به صورت دسته و گریخته و نامنظم اجرا می‌شد. این هنر که در آغاز به عنوان یکی از مظاهر تمدن غرب، به ایران عصر ناصری راه پیدا کرده بود، به علل مختلفی از جمله مهیا نبودن شرایط فکری ایرانیان برای درک و دریافت این هنر، مخالفت برخی اقشار اجتماعی و البته فراهم نبودن شرایط سخت‌افزاری (محل اجرا) و نرم‌افزاری (متن نمایشی، بازیگر و سایر عوامل)، نتوانست ریشه‌ای در جامعه ایران



نمای از منزل زنده‌یاد داریوش اسدزاده، پس از در گذشت وی

بدواند. ورود سینما و فیلم‌های دوبله خارجی به ایران در دوره پهلوی اول، شرایط را برای رشد و گسترش تئاتر دشوار تر کرد. در این میان فقط برخی روشنفکران و تحصیلکرده‌ها بودند که عمدتاً به علت نزدیکی به فرهنگ غرب، به تئاتر توجه نشان می‌دادند. اجراهای اندک، محدود و با اهداف تربیتی و اخلاقی و به مقصود تئوبر افکار عمومی، بخش عمده فعالیت‌های تئاتری را دربر می‌گرفت. در این دوره اجراهای تئاتر، عمدتاً متکی به خواست شخصی و حمایت‌های فردی اشخاص علاقه‌مند بود. در تهران سالن سیرک و سالن نکویی و برخی از دبیرستان‌ها، شاهد اجراهای معدود و محدود، با مناسبت یا مناسبت بودند. مهم‌تر این تین کوشش‌ها، تأسیس کم‌دی ایران و جامعه باربد، در سال ۱۳۰۵ و استودیو درام کرمانشاهی در سال ۱۳۰۸ و البته ظهور درام‌نویسانی چون حسن مقدم و رضا کمال‌شهرزاد بود. در سال ۱۳۱۵،

آغاز و مدتی بعد نیمه‌کاره را ه شد! این سالن بعد از سفر رضاشاه به ترکیه و با الگوبرداری از سالن ابرای آن کشور، در دستور ساخت قرار گرفت. علی در یابیگی تحصیلکرده تئاتر و سینما در آلمان، قرار بود مسئولیت هنری این سالن را، بر عهده بگیرد. اما ساخت این سالن، هیچ‌گاه به اتمام نرسید و به بهانه سست بودن بی‌ساختمان، از ادامه کار جلوگیری به عمل آمد و در یاریگی را که امید زیادی به کار و فعالیت در این سالن داشت، تا‌کام کرد! در فاصله سال‌های ۱۳۱۵ تا ۱۳۱۸، با هر چه بسته‌تر شدن فضای سیاسی کشور، همین تئاتر کم‌توش و توان نیز، روبه تعطیلی رفت! اما با تشکیل سازمان پرورش افکار و تشکیل کمیسیون نمایش، نصر گام دوم را برداشت: تأسیس هنرستان هنرپیشگی، این هنرستان در سال ۱۳۱۸، با وجود کمبود استادان تراز اول و با همان بضاعت اندک و نه چندان درخشان علمی، افتتاح شد و با جذب هنرچو و دعوت از بازیگران سابقه‌دار تئاتر، فعالیت

والا مدیریت تماشاخانه تهران را بر عهده گرفتند ولی با تغییر فضای سیاسی و فکری جامعه و البته خالی شدن این تئاتر از هنرمندان قدیمی خود، کم‌کم دوران افول این تماشاخانه آغاز شد و در اواخر دهه ۳۰، رسماً آغازگر دوره‌ای موسوم به آثرآکسیون شد که لطمه جدی به حیثیت این تماشاخانه و اعتبار تئاتر وارد آورد. در این دوران، دیگر از تئاتر و اهداف والای نصر خبری نبود و هر چه که به هدف کسب درآمد و وی با ایستادن تماشاخانه بود، رقص، آواز، شعبده‌بازی هم، عاید تماشاخانه و مسئولانش نکرد! این تماشاخانه از مرگ نصر در سال ۱۳۴۰، به تئاتر نصر تغییر نام یافت و تا سال ۱۳۵۷، به فعالیت خود ادامه داد...»

ناشر در ادامه این مقدمه، در باب چند و چون اخذ خاطرات از استاد داریوش اسدزاده است، که

انتشار، ادامه می‌دهد:

«این کتاب فشرده و حاصل گفت‌وگوی بیش از صد ساعته غلامحسین دولت‌آبادی و اعظم کیان‌افراز، با استاد داریوش اسدزاده است، که خود سال‌های سال به عنوان بازیگر، کارگردان و مدیر داخلی، در تماشاخانه تهران فعالیت داشته و مدیر عامل آن بوده است. استاد اسدزاده در این کتاب می‌کوشد از پس پرسش‌هایی که از او می‌شود و پاسخ‌هایی که می‌دهد، تصویر دقیقی از فعالیت‌های تماشاخانه تهران و افت‌وخیزهای آن ترسیم کنند. در به ثمر رسیدن این کتاب، از آقای سیدمهدی مدیروقافی – که همراه همیشگی ما بود- و نیز خانم‌ها کیانا شیخان و آرزو منتظری دانشجویان مستعد رشته تئاتر و نیز از سرکار خانم یاسمین حشدری و آقای جواد صابر که صفا‌آرایی و آماده‌سازی این حضور گاه و بی‌گاه ما را تاب آوردند، کمال تشکر را داریم...»